

زنی حامله هستم و با اچ‌آی‌وی زندگی می‌کنم و با این مشکلات روبه‌رو هستم.

وقتی بچه‌ام را به درمانگاه
بردم، خدمات ارائه شده
خیلی ضعیف بود.

اگر شوهرم بداند اچ‌آی‌وی
دارم، کتکم می‌زند و رهايم
می‌کند و می‌رود.

وحشت دارم که بقیه
بچه‌هایم اچ‌آی‌وی داشته
باشند.

صف‌های درمانگاه طولانی
هستند و هیچ‌کسی اهمیتی به
بچه‌هایم نمی‌دهد، برای همین
نمی‌توانم مرتب به آنجا بروم.

کارمند بهداشتتم، اصرار
دارد بچه‌ام را سقط کنم.

فقط دلم می‌خواهد بچه‌ام
سالم متولد بشود.

وقتی به درمانگاه می‌روم، هیچ
فضای خصوصی‌ای در کار
نیست؛ حس می‌کنم آشکارا در
معرض دید همه هستم.

اگر با بچه‌ام در مورد اچ‌آی‌وی
صحبت کنم، باید در مورد
سکس هم با او صحبت کنم
و هنوز آماده چنین صحبتی
نیستم.

دور از درمانگاه زندگی
می‌کنم و تاکنون آزمایش
اچ‌آی‌وی نداده‌ام.

اگر درمانم را شروع کنم،
همسرم می‌فهمد
اچ‌آی‌وی دارم.

از این‌که بچه‌ام با اچ‌آی‌وی
متولد بشود، وحشت دارم.

دلم می‌خواست یک مشاور
خانواده برنامه‌ای به من می‌داد، اما
هیچ‌گونه مرکز خدمات و برنامه
درمانی در نزدیکی من نیست.

